**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020830**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در پول‌های رایج کنونی زکات هست یا نه، مرحوم شهید صدر فرموده بودند که درهم و دینار ظهور در این دارد که بما هو نقد رایج موضوع حکم قرار گرفته، نه بما هو یک فلز خاص و طلا و نقره، بنابراین پول‌های کنونی مصداق موضوع حکم هست. آقای شهیدی اینجا اشکال کردند که، این ظهور در مثال بودن ندارد درهم و دینار ولی احتمالش هم هست که مثال باشد که ما عرض می‌کردیم نه اصلا اگر جهات خارجیه را ضمیمه نکنیم ظهور دارد در موضوعیت داشتن درهم و دینار، بله با جهات خارجی ممکن است ما بگوییم آن ظهور در موضوعیت داشتن درهم و دینار از بین می‌رود. آقای شهیدی یک سری مؤیداتی برای عدم مثال بودن درهم و دینار و خصوصیت داشتن درهم و دینار ذکر می‌کنند و این که مثال برای مطلق نقد رایج نیست، این مثال‌ها را البته به عنوان مؤید ذکر می‌کنند ولی بررسی میزان مؤید بودنش از این جهت مفید هست که ما در واقع می‌خواهیم بگوییم قرائن دیگر اقتضاء می‌کند که درهم و دینار مثال باشد بر نقد رایج، اینها اگر این شواهد، شواهد قوی باشند ممکن است مقابل آن شواهدی که برای مثال بودن هست مقاومت کنند. ولی اگر شواهد خیلی قوی‌ای نباشند خب نتیجۀ مجموع شواهد روی هم بگذاریم این می‌شود می‌پذیریم که درهم و دینار مثال برای مطلق نقد رایج است. روی همین جهت ما بررسی میزان تأیید قضیه یعنی نکاتی که مربوط به این هست را دنبال می‌کنیم. اوّلین شاهد بر خصوصیت داشتن طلا و نقره این هست که در بعضی از روایات درهم و دینار ذکر نشده، ذهب و فضه ذکر شده. این تعبیر یک مقدار دقیق‌تر این است که تقریبا در تمام روایت‌هایی که ۹ تا، گفته زکات در ۹ تا چیز هست ذهب و فضه است. خیلی روایت‌های متعددی وجود دارد همه‌اش ذهب و فضه است. حالا بعضی روایت‌های خاصی وجود دارد، درهم و دینار توش ذکر شده باشند. البته روایت‌های دیگری ما داریم تصریح می‌کند که در غیر درهم و دینار زکات نیست باید مسکوک باشد در حولی زکات نیست در نقار الفضة و سبائک الذهب زکات نیست، از جهت حکمی مطلب روشن است که باید درهم و دینار باشد، ولی خب روایات تعبیرش ذهب و فضه است. خب اینجا چند نکته هست که اوّلاً خب ما گفتیم ذهب و فضه ولو به قرینۀ روایات دیگر مراد از آنها ذهب و فضۀ مسکوک و درهم و دینار مراد هست. حالا ممکن است اشکال بکنید که ذهب و فضه ظهور دارد در ذهب و فضه، چیزهای خارج این ظهور را از بین نمی‌برد، قرائن منفصله در مرحلۀ ظهور اثر گذار نیست، در مرحلۀ حجیت اثرگذار هست. اینجا چند نکته در پاسخ این اشکال مطرح هست، یکی این که، اوّلا این مبنا را ما قبول نداریم، به طور کلی این که قرائن منفصله در ظهور دخالت ندارد نه، قرائن منفصله در ظهور هم دخالت دارد حالا، حالا بحث مبنایی‌اش را فعلا کار ندارم، این که ما با قرائن منفصله یعنی این روایت با روایت‌هایی که قرینۀ منفصله هست چگونه رفتار می‌کنیم به این بحث‌ها مؤثر است. اگر ما گفتیم که آن قرینۀ منفصله کشف می‌کند که این ناظر به فرد متعارف بوده این ممکن است شخصی به طور کلی بگوید قرائن منفصله دخالت ندارد در ظهورات ولی نه در، در جایی که شما قرینۀ منفصله قرینه قرار می‌دهید برای این که متکلم قسمتی از حکم را، یعنی موضوع واقعی حکم را با مجموع دو تا کلامش خواسته بیان کند. اینجا می‌گوییم مثلا دخالت ندارد. اما جایی که ما بگوییم آن قرینۀ منفصله کاشف از این هست که این دلیل اصلا ناظر به متعارف هست، آنجا این بحثی که قرینۀ منفصله دخالت ندارد در ظهور آنجا ظاهرا پیش نمی‌آید.

نکتۀ سوم این هست که اصلا ذهب و فضه آن روایت‌هایی که اصناف تسعه را تعیین کرده در مقام بیان تمام الموضوع نبودند، در مقام بیان تمام الموضوع نیستند، خصوص این که ذهب و فضه با چه شرایطی واجب هست، اینها مجملند، مهملند، بنابراین در جایی که مهمل هست ما باید از مجموع ادله آن چیزی که استفاده می‌شود را ملاک قرار بدهیم، اینها اصلا ظهور ندارد در این که ذهب و فضه به چه شکلی در دلیل اخذ شده، چون ظهور ندارد بنابراین با قرائن منفصله موضوع دلیل معین می‌شود. وقتی با قرائن منفصل موضوع دلیل معین شد ما ممکن است بگوییم این مجموع اجزایی که در موضوع دلیل اخذ شده را عرف مثال بگیرد برای یک معنای عام‌تری، این هم یک نکته.

نکتۀ دیگر حالا اگر به فرض هم گفتیم که این ادله‌ای که بر ۹ تا ذکر شده مثلا اطلاق دارند. جمع بین این دلیل با ادله‌ای که گفته در طلا و نقره به شرط مسکوک بودن زکات واجب هست، شاید اینجا روشن‌ترین جمع این هست بگوییم در مقام بیان نبوده ولو ظاهر بدوی‌اش این هست که متکلم در مقام بیان تمام الموضوع بوده، ولی به قرینه‌ای که در روایت‌های دیگر بیان شده که شرط زکات در طلا و نقره مسکوک بودن هست ما می‌فهمیم که اینجا در مقام بیان نبوده و مهمل بوده که باز بازگشت می‌کند به همان وجه قبلی.

ولی از همۀ اینها مهم‌تر این وجه پنجم است، نکتۀ پنجم هست که اصلا آن چیزی که در این بحث مهم است مراد جدی متکلم است، نه مراد استعمالی، این مهم نیست، ما مراد جدی متکلمی که از کلام با قرائن محفوفه، با مجموعه قرائن استفاده کردیم عرف از این مجموعه ممکن است القاء خصوصیت کند، بحث سر این نیست، لازم نیست که یک کلام واحد، ما نمی‌خواهیم بگوییم که کلمۀ ذهب و فضه به معنای طلا و نقره، به معنای نقد رایج به کار رفت، این که نمی‌خواهیم بگوییم. در همان مثال معروفی که از باب مثال هم فهمیده می‌شود رجل شک بین ثلاث و الاربع که می‌گوییم عرف از این دلیل یک معنای عام می‌فهمد آنجا نمی‌خواهیم بگوییم کلمۀ رجل در مطلق انسان به کار رفته، نه، رجل در رجل به کار رفته، ولی عرف از رجل می‌فهمد که این خصوصیت ندارد، موضوع حکم عام هست. البته این با آن مثال یک فرقی دارد، در مثال رجل ولو مراد استعمالی در رجل، در لفظ رجل رجل است، ولی مراد تفهیمی متکلم از این دلیل معنای عام است، یعنی گاهی اوقات رجل در رجل استعمال می‌شود ولی عرف می‌گوید متکلم این رجل را در دلیل از این باب ذکر کرده، نه از این باب که خصوصیت داشته، کأنّ یک مثلا در تقدیر است، یک چیزی شبیه مجاز در حذف. تقدیر، امثال اینها وجود دارد. آنجا مراد تفهیمی متکلم عام است، ولی اینجا ما نمی‌خواهیم حتی این را هم بگوییم که مراد تفهیمی عام است، ولی آن چیزی که مهم هست گاهی اوقات از مجموع ادله عرف القاء خصوصیت می‌کند. القاء خصوصیت مربوط به مرحلۀ مراد تفهیمی نیست، یعنی از این دلیل خاص شارع این معنا را نمی‌خواسته تفهیم بکند، ولی عرف با ملاحظۀ این دلیل یک معنای عامی درک می‌کند، یک نوع فهم عرفی از دلیل هست نه تفهیمی که شارع از دلیل تفهیم کرده. که این مربوط به مرحلۀ مراد جدی است، و این مرحلۀ مراد جدی که خب قطعا مسکوک بودن درش دخالت دارد، پس بنابراین حرف این هست که مجموع ادله را که کنار هم بگذاریم، مجموع ادله اینجور گفته الذهب و الفضة المسکوکَیْن وجب الزکاة علی الذهب و الفضة المسکوکَیْن. خب فرض این هست که ذهب و فضۀ مسکوکَیْن عرف ازش القاء خصوصیت می‌کند و نقد رایج می‌فهمد. که البته عرض کردم حتی اگر در این مرحله هم باشد باز نیاز به آن ضمیمه دارد. این حداکثر بحث درهم و دینار است دیگر، صریحا اگر هم گفته باشند به حد درهم و دینار زکات هست این ازش نمی‌شود به راحتی القاء خصوصیت کرد مگر با توجه به آن نکاتی که در علت حکم و نکتۀ جعل حکم باشد او باعث می‌شود این از اینها القاء خصوصیت بشود.

**شاگرد:** این که می‌فرمایید ذهب و فضه ؟؟؟ مقام اصل ؟؟؟ بوده این وجهی ندارد یعنی شارع

**استاد:** حالا یک نکته‌ای. ممکن است بحث مؤید بودن را که آقای شهیدی مطرح کردند اینجور بگوییم، بگوییم اگر درهم و دینار، طلا و نقره بودنش خصوصیت نداشته باشد چرا در این همه ادله هی ذهب و فضه، ذهب و فضه، ذهب و فضه؟ این را مثلا مؤید قرار بدهیم برای این که مراد از درهم و دینار بودن یعنی جنس طلا و نقره بودن دخالت دارد، این را به عنوان مؤید قرار بدهیم کأنّ تأکید بر موضوع قرار دادن ذهب و فضه، ولو در مقام بیان همۀ خصوصیات نیست، ولی این اگر یک چیزی که هیچ دخالت ندارد در حکم، اصلا دخالت ندارد آن را اینقدر تأکید رویش بکنند؟ ذهب، فضه، امثال اینها. مثلا بگوییم که آن خیلی جالب نیست. ولی به نظر می‌رسد که این مطلب اینجور نیست، اوّلا در جایی که عمدۀ مثلا ذهب و فضه‌ها درهم و دینار باشند، که بعید هم نیست که عمدتا اصلا ذهب و فضه‌هایی که مطرح بودند درهم و دینار بودند. اینجا اینجور نیست که ذکر یک عنوانی که غالبا درهم و دینار به آن شکل بوده استفاده بشود ازش که آن حتما یک خصوصیتی در آن هست که ذکر بکند، ممکن است از باب این باشد که نوعا ذهب و فضه به شکل درهم و دینار بودند. ولی نکتۀ دیگری که من تصور می‌کنم اصل قضیه این هست من فکر می‌کنم زمان پیغمبر درهم و دینار اینقدر اصلا مطرح نبوده، درهم و دینار این مال فتوحات است، دورۀ فتوحات که چیز می‌شود بحث درهم و دینار جدی می‌شود. درهم و دینار در واقع این که پیغمبر زکات را بر ۹ چیز جعل کرده نسبت به درهم و دینار مال آینده است، مال آن زمان تقریبا نیست، نادر یک مقدار به ندرت در آن زمان درهم و دینار وجود داشته. یک روایتی هست این روایت را من می‌خواهم اینجوری معنا کنم، یک روایتی

**شاگرد:** آیۀ قرآن و شرائهم، لفظ دراهم مدلوله یعنی متعارف بوده بینشان که آیه آمده درهم

**استاد:** نه، بحث این است که به مقداری باشد که زکات بدهند یک سال در دستش بماند امثال اینها. نه این که درهم و دینار نبوده، بحث سر نبودن نیست، بحث سر این است که پول عمده‌ای که مال عمده‌ای که در اختیار افراد بوده گاو و گوسفند، خود مدینه که عمدتا کشاورزی و امثال اینها بوده. در جاهای دیگری مثل جاهای دیگر هم بیشتر انعام و امثال اینها بوده. یک روایتی هست این روایت را من می‌خواهم مؤید همین نکته‌ای که عرض کردم قرار بدهم، ۱۲۶۵۳ از تفسیر عیاشی نقل کرده.

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُ اللَّهِ خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً- تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا أَ هِيَ قَوْلُهُ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ - قَالَ: قَالَ الصَّدَقَاتُ فِي النَّبَاتِ وَ الْحَيَوَانِ- وَ الزَّكَاةُ فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ زَكَاةُ الصَّوْمِ.»

این روایت، این روایت چی می‌خواهد بگوید؟ روایت‌های دیگر مسلم هست که مثلا این خذ من اموالهم صدقة در روایت عبد الله بن سنان، صحیحۀ عبد الله بن سنان آن اصلش مثلا تشریع زکات را بیان می‌کند می‌گوید: «لَمَّا نزلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ من اللَّهَ تبارک و تعالی قد فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ فَرَضَ الصَّدَقَةَ مِنَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ» تا آخر این روایت.

این روایت فرض زکات را که در آن ۹ چیز هست با همین خذ من اموالهم صدقة می‌گوید صورت گرفته، با این روایت چجوری جمع کنیم؟ من می‌خواهم اینجوری جمع کنم که خذ من اموالهم صدقة ناظر به یک قضیۀ خارجیه است، یعنی پیغمبر که می‌خواسته از اموال آنها صدقه بدهد عملا آن که زکات وجود داشت، آن صدقاتی که وجود داشته در نبات و حیوان بوده. زکات اختصاص به این نداشته، صدقه یعنی هر دویش آتوا الزکاة این که می‌گوید الزکاة فی الذهب و الفضة، نه این که آتوا الزکاة اختصاص دارد به ذهب و فضه. نه، می‌خواهد بگوید روایت‌های آتوا الزکاة یک حکم کأنّ عام را دارد بیان می‌کند، حکم موسمی نیست، ناظر به مرحلۀ اجرا نیست، یک حکمی که مسلمان‌ها باید زکات پرداخت کنند. مخاطبش هم عموم انسان‌ها، چه انسان‌های آن زمان و انسان‌های بعد هست. خب این آتوا الزکاة یک معنای عام است، خذ من اموالهم صدقة خصوصا نکته‌ای در مورد خذ من اموالهم صدقة هست که قبلا هم اشاره کردم، خذ من اموالهم صدقة مرجع ضمیر «ـهم»اش آن افراد خاصی بوده که مال‌هایی آورده بودند به پیغمبر گفته بودند که از ما زکات بگیرد. علی ثلاثة، قبلش کی است؟ آن مرجع ضمیرش افراد خاصی هستند. اصل آن زکات به خاطر این است که آنها درخواست کردند برای تطهیر ما آنها در جنگ کوتاهی کرده بودند جنگ شرکت نکرده بودند آمده بودند و آیه شأن نزولش و اصل نزولش در مورد آنهاست، ولی بعدا همین حکم به عنوان یک حکم عام قرار گرفته که قبلا بحثش گذشت. می‌خواهم این مطلب را عرض بکنم که در واقع شاید آن چیزی که خارجا با امر به خذ من اموالهم در زمان پیغمبر تحقق پیدا کرده صدقۀ در حیوان و نبات بوده، ولی البته آن چیز عامی که و الزکاة فی الذهب و الفضة یعنی ذهب و فضه از خذ من اموالهم صدقة در نمی‌آمده خارجا، چون نگذاشتند که به اصطلاح بیایند پیغمبر ازشان بگیرد. ولی دستور عام آتوا الزکاة ذهب و فضه را هم در بر می‌گرفته.

«وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذينَ خُلِّفُوا حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ اْلأَرْضُ»

این اوّلش است، بله «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ»

**شاگرد:** آیۀ ۱۰۲

**استاد:** این مال این نبود. بله «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (102) خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً»

این مرجع ضمیر «ـهِم» همان افراد قبلی هستند، کسانی که اعرفوا بذنوبهم که بحثش مفصل گذشت. عرض کردم اصلش مال این است بعد تعمیم پیدا کرده، آن بحث‌هایش گذشت. و به خصوص ممکن است آن افراد هم مال‌هایی، گفته بودند از اموال ما صدقه بگیر آنها هم گندم و جو داشتند، حیوان داشتند، امثال اینها. طلا و نقره آن موقع کأنّ نبوده خذ من اموالهم صدقة آن اصل تشریعش که در زمان پیغمبر هم انجام شده آن مربوط به طلا و نقره و اینها نبوده، بعدا، البته نه این که اصلا نبوده، عمدتا طلا و نقره نبوده، روی همین جهت در واقع این تعبیر درهم و دینار، خصوصیات این حکم کأنّ در آنجا بیان نشده بوده قرار بوده این خصوصیات این حکم بعدا

**شاگرد:** به هر حال پول که بوده معامله می‌کردند. درهم و دینار بود، یعنی چی هیچی نبوده؟

**استاد:** درهم و دیناری، آنها فقیر بودند

**شاگرد:** چجوری معامله می‌کردند؟

**استاد:** نه، باید پولی که یک سال در اختیارشان بماند، فرض این است.

**شاگرد:** شخص خاصی است

**استاد:** بله شخص خاص است

**شاگرد:** هر سکه‌ای که من می‌فروشم

**استاد:** بله اگر بفروشم دیگر زکات ندارد دیگر.

**شاگرد:** دوباره بگیرم معامله کنم

**استاد:** بله دیگر ندارد، زکات ندارد، زکات باید عینش باقی بماند دیگر. حالا این نکته‌ای است که بعدا در این بحث اتفاقا دخالت دارد، در موردش صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** یعنی تملک نصاب به اندازۀ یک سال شیوع نداشته

**استاد:** تملّک نصاب ذهب و فضه به اندازۀ یک سال اینقدر شیوع نداشته، بعضی از اینها دیگر یک مقداری چیز، البته عرض کردم یک نکتۀ کلی هم به شما عرض بکنم، تجارت در زمان پیغمبر بسیار شایع بوده در شهرها. اصلا عرب چیز تاجر است، رحلة الشتاء و الصیف، بیابان گردهاشان نه، ولی خود شهری‌هایشان تجارت یکی از چیزهای عمده بوده و درهم و دینار هم آنجا خیلی جدی بوده، درهم و دینار، مثلا در روایات هست که از پیغمبر مثلا مدینه درهم است، مکه دینار است چیزهایی هست که الدرهم درهم المدینة، دینار دینار مکه یا برعکس که مثلا، آن چیزی که اصالت داشته در مدینه براساس درهم بوده، در مکه براساس دینار بوده، اینها هست. ولی بحث سر این هست که آن زمان اینقدر پول زیاد نبوده که طرف پول‌هایش را کنار بگذارد بنشیند خانه حالش را ببرد. آنهایی هم که چیز بودند مشغول تجارت بودند، کسب و کار می‌کردند، پول یک سال نمی‌مانده، به خلاف گاو و گوسفند و اینها آنها باقی می‌مانده، نبات هم که سال درش معتبر نیست، این که درش سال معتبر نیست. این است که این روایت را من اینجوری می‌خواهم تفسیر کنم، آن که خارجاً نوعا بوده طلا و نقره نبوده، روی همین جهت پیغمبر در واقع گفته بر طلا و نقره هم زکات واجب است علی النحو المقرر بعد ذلک. یعنی از اوّل بنا بوده یک اشارۀ اجمالی به قضیه باشد، خیلی دیگر، ببینید یک موقعی مثلا می‌روید شما مراجعه می‌کنید به یک نفر می‌گوید بابا شما مریضید می‌گوید حتما باید بروی دکتر، خب حتما بروید دکتر این خب خیلی پیداست که در مقام بیان نیست. شاید آن دکتری که باید برود خیلی دکتر متخصص خاص خاص خاص باشد، در میان تمام دکترها فقط یک دکترش را باید بروید. آن جایی که فی الجمله در مقام بیان حکم برآمده باشد الآن هم قرار است طرف مراجعه کند و امثال اینها آن باز یک حرفی. ولی جایی که اصلا می‌خواهد بگوید یکی از اموری که برش زکات هست طلا و نقره است، موضوعی که حالا بعدا ان شاء الله برایتان پیش خواهد آمد و خواهید داد. کما این که عرض کردم در مورد میقات قرار دادن جحفه در روایات تصریح شده که پیغمبر جحفه را برای اهل عراق میقات قرار داده، و لم یکن یومئذ عراقٌ. روایت معاویة بن عمار دارد امثال اینها. این هم در واقع در طلا و نقره پیغمبر نصاب قرار داده، چیز قرار داده، نه این که طلا و نقره اصلا نبوده، ولی عملا کالمعدوم بوده، نادر کالمعدوم بوده امثال اینها.

**شاگرد:** این توسط ائمۀ بعد گفته می‌شود خودش اطلاق را درست نمی‌کند؟

**استاد:** نه حالا آن بحث‌های قبلی ماست دیگر، آن بحث‌هایی که ائمۀ بعدی که گفتند

**شاگرد:** همین روایت

**استاد:** نه ائمۀ بعدی در کنار آنها آن درهم و دینار را هم گفتند دیگر، نه بحث من این بود، این در ادامۀ آن بحث بود که برای چی اینقدر اصرار روی درهم و دینار شده؟ سؤال این بود، می‌گفتند چرا اینقدر اصرار، ذهب و فضه شده؟ در واقع اصرار نیست، این اشاره اجمالی هست که ذهب و فضه موضوع زکات هست، اگر قرار باشد موضوع بالفعل باشد خب تناسب نداشت که به جای درهم و دینار ذهب و فضه را قرار بدهند. و این که ذهب و فضه را قرار داده این پیداست که جنس دخالت دارد. ولی اگر نه فعلا قرار نیست حکم بالفعل اجرا بشود، آن قرار است بعدا اجرا بشود، آن مانعی ندارد که ذهب و فضه، عرفی است ذهب و فضه را قرار بدهند در حالی که ذهب و فضه خودش خصوصیت ندارد، از باب مثال برای مطلق نقدین هست. این نکتۀ اوّل.

نکتۀ دومی که آقای شهیدی اشاره می‌کنند، آها نکتۀ اوّلشان فلس بود من یادم رفت، فلس را من مراجعه کردم ببینم فلس چطوری است، فلس این در لغت نامۀ دهخدا از التفهیم بیرونی نقل کرده می‌گوید فلس که همان پشیز و پاپاسی و اینها همان فلس است که سکه‌ای بود که از زمان ساسانیان هم بوده، خیلی قبل از اسلام است، اصلا فلس مربوط به اسلام نیست، قبل از اسلام هست و می‌گوید که التفهیم بیرونی می‌گوید هر درهم ۶۰ فلس است، بنابراین ۱۲۰۰۰ فلس باید باشد تا زکات واجب بشود، حالا من آن هم که می‌گفت که به عنوان مکملش به عنوان مکملش هم خیلی بعید است یعنی ۶۰ تا، یعنی ۶۰ تا فلس را خودش را نگه داشته باشد هیچ هم مصرف نکرده باشد این پول‌هایی بوده که به بچه‌ها می‌دادند، پول خردی که بود در بچه‌ها بوده، در روایتی از امام کاظم علیه السلام هست در مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که می‌گوید که علی بن ابی حمزه نقل می‌کند که امام به من گفتند برو یک پیرمردی از کجا یک طبقی دارد رویش گل دارد به بچه‌ها بفلسٍ فلسٍ گل چیز می‌کند امثال اینها. برو این دراهم را بده بگو که امام گفتند این موقع مرگ برایت کفایت می‌کند. بعد می‌گوید من رفتم تا آن را دادم شروع کردن گریه کردن، گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت این خبر مرگ من را دادند، چون امام قبلا به من گفته بودند که موقع مرگ علی، گفت اسمت چی است؟ گفتم علی بن ابی حمزه، گفت امام فرموده بودند به توسط علی بن ابی حمزه برایت پول می‌فرستم موقع مرگتان که ۲۰ روز هم نگذشت و از دنیا رفت و امثال اینها. این روایت در مناقب ابن شهر آشوب هست، قبلش در دلائل الامامة هست، یک تحریفی در دلائل رخ داده می‌گوید امام دراهم داد بعد به آن شیخ گفتش که این دنانیر را بگیر، در مناقب ابن شهر آشوب که خلاصه هم نقل کرده مناقب ابن شهر آشوب آن عبارت را که آورده می‌گوید این دراهم، خذ هذه الدراهم. علی ای تقدیر. پول خردهایی بوده که مثلا همینجور خرد، این پول خردی که عین پول خرد باقی بماند حتی به عنوان مکملش خیلی بعید است، ما در جلسۀ قبل می‌گفتیم ممکن است به عنوان مکمل ذکر شده باشد آن هم خیلی مستبعد است. این که اصلا فلس را ذکر نکردند می‌تواند جهتش همین باشد که آقای شهیدی هم اشاره کرده، و خب طبیعتا میزان مؤید بودنش هم خیلی دیگر ضعیف می‌شود، این که تأیید بکند و امثال اینها نه این، در واقع ما اینجور می‌گوییم نقد، نقدی که واقعا نقد باشد، می‌گفت یک کسی در مورد بعضی از اقوام گفته بود که ما زیر بار زور نمی‌رویم مگر این که زورش خیلی پرزور باشد، حالا این هم می‌گوید پولی باید باشد که واقعا پول باشد نه فلس و امثال اینها که در واقع کأن لم یکن هستند. این است که این دو تا وجه، اینها خالی از تأیید نیستند، نمی‌خواهم بگویم تأیید نمی‌کنند ولی خیلی تأییدهایشان ضعیف است، این که در مقابل آن مؤیدات دیگری که هست اینقدر قابل استناد نیستند. آن نکتۀ سوم عمدتاً آن نکتۀ سوم است، نکتۀ سوم این هست که اگر قرار بود درهم و دینار خصوصیت نداشته باشند و مثال برای پول رایج باشند تناسب اقتضاء می‌کرد که درهم و دینار هر کدامشان جدا جدا نصاب مستقل نداشته باشند، هر کدامشان به حد نصاب رسید کفایت کند. این که ما مجموع من حیث المجموع ملاحظه نشده، تک تک اینها ملاحظه شده این خودش تأیید می‌کند که درهم و دینار خصوصیت دارد، البته آقای شهیدی توضیح می‌دهند که چرا گفتیم تأیید می‌کند و نگفتیم دلیل است به دلیل این که ممکن است شخصی بگوید که موضوع زکات جنس نقد است، فی کل جنس من النقد الزکاة اذا بلغ حد النصاب، این موضوع ثبوتی این باشد، به خاطر همین، یعنی موضوع نقدین باشد ولی جنس از نقدین موضوع ثبوتی باشد، این احتمالش هست. ولی ایشان می‌گوید این احتمال به اصطلاح خیلی احتمال ثبوتی‌اش هست، نه این که احتمال ثبوتی‌اش نیست، ولی تناسب ندارد خیلی که به این شکل باشد. ما ممکن است بگوییم آن تقریبی که ما مطرح می‌کردیم بنابر آن تقریب این نقطۀ ضعف پررنگ‌تر می‌شود، توضیح ذلک این که ما فرض این بود می‌گفتیم که زکات برای برطرف کردن نیاز فقراست و امثال اینها. از یک طرف، حالا این نکته را باز ضمیمه کنم یکی از چیزهایی که مناسب هست که برای این استدلال ضمیمه بشود برای القاء خصوصیت آن نکته‌ای که تعلیلی که در بعضی از روایات وارد شده برای این که چرا در سبیکه زکات نیست، علی تری ان المنفعة قد ذهبت، روایت علی بن یقطین سؤال می‌کند که در سبیکه که درهم و دنانیری که آب می‌شود در آنها زکات هست یا نه، امام علیه السلام می‌فرمایند نه، علی تری ان المنفعة قد ذهبت من، که مراد از منفعت این که امکان مبادله و سوددهی که نوعا چون مبادلات با پول انجام می‌شده آن را خب تبدیل بکنی به درهم و دینار، تبدیل کنی به سبیکه دیگر آن امکان می‌رود. این هم ضمیمه کنیم آن هم به علاوۀ چیزهای دیگر در این که درهم و دینار خصوصیت ندارد و از باب مثال برای نقد رایج باشد باز تقویت می‌شود. اگر ما این تقریبی که از مجموع ادله استفاده کردیم را بخواهیم بهش تکیه کنیم تناسب ندارد که درهم و دینار هر کدام جدا جدا زکات داشته باشد. حالا این بحث این روایات هم این که آیا واقعا حکم مسئله همین هست که اینها جدا جدا زکات دارند، این یک، و میزان تأثیر این بر این تکمیل بحثش فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد